


LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 13 (46), Spring 2023 https://lyriclit.iaun.iau.ir/ ISSN: 2717-0896  20.1001.1.27170896.1402.13.46.2.4
----------	--

Research Article

The Wine of Pride and the Wine of Being in Hafez's Court

Eshaghi, Mohammad (Corresponding Author)

Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University,
Najafabad, Iran.

E-Mail: www.mohamad.eshaghi.135757@gmail.com

Abstract

The high frequency of the word "wine" and its derivatives in Hafez's divan (more than 1300 times), in addition to being a proof of its importance in his thought and poetry, it has various interpretations and is also divided into different types, which, in addition to grape and mystical wines, are ironic wine. It should be said that this name was given to it for the first time by Bahauddin Khorramshahi, and of course, they were satisfied with mentioning a few general and brief examples; However, considering the breadth of the topic, the diversity, the remoteness of the interpretations of this type of wine and the importance of its use in Hafez's poetry, it requires a more detailed and complete research; Especially, its type has not been specified in the court and needs to be verified by the audience. The purpose of this research is to define exactly the irony in Divan Hafez, to identify which irons are a subset of this type and how to recognize them. The method of gathering information is a library, and the findings of this research show that there are other types of wine in Divan Hafez that are not known and identified; Like the "illusory wine" that Hafez himself named after it; Also, two types of wine called "Pride wine" and "presence wine" will be introduced and explained, with the mention that so far these two types of wine have not been recognized and identified in Divan Hafez.

Key Words: Hafez, types of wine: grape, mystical, irony, pride and presence.

Citation: Eshaghi, M. (2023). The Wine of Pride and the Wine of Being in Hafez's Court. Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 13 (46), 30-48. Dor: 20.1001.1.27170896.1402.13.46.2.4

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال سیزدهم، شمارهٔ چهل و شش، بهار ۱۴۰۲، ص. ۳۰-۴۸

مقاله پژوهشی

شراب غرور و بادهٔ حضور در دیوان حافظ

محمد اسحاقی^۱

چکیده

بسامد بالای واژهٔ باده و متفرعات آن در دیوان حافظ (بیش از ۱۳۰۰ بار)، علاوه بر اینکه گواه اهمیت در اندیشه و شعر اوست، دارای تعبیرهای گوناگونی است و به انواع مختلفی نیز تقسیم‌بندی می‌شود که علاوه بر شراب‌های انگوری و عرفانی، بادهٔ کنایی را نیز شامل می‌شود که باید گفت این نام را برای اولین بار، استاد بهاءالدین خرمشاهی بر آن نهاده و البته به ذکر چند مثال کلی و مختصر بسنده نموده‌اند؛ هرچند با توجه به گستردگی موضوع، تنوع، دیرپای بودن تعبیر این نوع باده و اهمیت کاربردی در شعر حافظ، نیازمند پژوهشی دقیق‌تر و کامل‌تر است؛ به‌ویژه که نوع آن در دیوان، مشخص نشده و نیاز به تدقیق مخاطب دارد. هدف این پژوهش، آن است که ضمن تعریف دقیق باده‌های کنایی در دیوان حافظ، مشخص شود کدام باده‌ها زیرمجموعهٔ این نوع قرار می‌گیرند و چگونه می‌توان آن‌ها را تشخیص داد. روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که انواع دیگری از باده نیز در دیوان حافظ وجود دارد که معرفی نشده‌اند؛ همچون «شراب موهوم» که خود خواجه بر آن نام نهاده است، همچنین دو نوع باده به نام‌های «شراب غرور» و «می حضور» نیز معرفی و توضیح داده خواهد شد با این تذکر که تاکنون این دو نوع باده در دیوان حافظ، شناخته و شناسانده نشده‌اند.

کلیدواژه‌ها: حافظ، انواع باده، عرفانی، کنایی، شراب غرور، بادهٔ حضور.

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول) ww.mohamad.eshaghi.135757@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از پرکاربردترین واژه‌ها در شعر حافظ، باده و مشتقات آن است. واژه‌هایی چون: می، شراب، نبرد و مانند آن، که همگی در یک خانواده جای می‌گیرند و می‌توان ترکیب «خانواده می» را برایشان برگزید. کاربرد وسیع تشبیهات، نمادها، استعاره‌ها، واژه‌ها و ترکیب‌های دارای اهمیتی همچون: خورشید، جام جم، مشکل‌گشا، باده‌پرستی، چراغ و نور در دیوان حافظ گواه ارزش اهمیت و مقام والایی است که خواجه برای باده و خانواده آن داراست؛ چنان‌که گویی باده دارای شخصیتی است؛ صاحب خانواده، اهل‌بیت، اقوام دور و نزدیک و هرکدام از این خانواده، عزیز، محترم و دارای شأن و مقام خاصی هستند از کوچک‌ترین عضو ایشان:

جمال دختر رز، نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پرده عنبی است
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۲۷)

تا بزرگ و پیر این خانواده که همانا پیر می فروش است و با نزدیکی به وی، می‌توان مقام تقرب پیدا کرد و راز خداوند را از وی شنید:

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
(همان، ۲۲۳)

حسین بحرالعلومی در مقاله‌ای به نام «نوشداروی حافظ» که به واژه باده و متعلقات آن پرداخته است، می‌گوید: «خواجه این داروی جان‌بخش را برای دردهای اخلاقی، روانی و اجتماعی بسیار تجویز فرموده است» (بحرالعلومی، ۱۳۵۰: ۱۳۴). ایشان معتقد است که واژه می و متفرعات آن، بیش از ۱۳۰۰ بار، در دیوان حافظ به‌کاررفته است که گواه ارزش و مقام می نزد حافظ است. رایج‌ترین و شایع‌ترین تکیه‌کلام و تعبیرات حافظ، باده است که به شکل‌های گوناگون در سخن او ظاهر می‌شود بهاء‌الدین خرمشاهی معتقد است:

بخش اعظم دیوان عظیم حافظ، «خمیریات» اوست. بسیاری از مضامین دلنشین حافظ، به وصف صفات می و کار و بار می‌خوارگی و آداب و اخلاق آن و نیز مقارنات و ملازمات آن اختصاص دارد (خرمشاهی، ۱۳۹۵: ۱۶۷). کاربرد فراوان این کلمه و خانواده آن، در دیوان حافظ باعث شده که به یکی از واژه‌های کلیدی و دارای اهمیت شعر و اندیشه او تبدیل شود و هم پای واژه عشق، مقام و منزلت خاصی را به خود اختصاص دهد. اسلامی ندوشن عقیده دارد: دو رکن اصلی فکر حافظ، عشق است و می. هر دو کلمه علاوه بر معنی اصلی خود، بار سنگینی بر پشت دارند. اینکه چرا حافظ، آب انگور را بر چنین جایگاهی نشاند و آن را عروس اندیشه‌های خود قرار داده و بُعد شگرفی که به این آب بخشیده، بسیار تأمل برانگیز است. از طریق آن حافظ، تخیل خود را رها می‌کند تا به هر جا که خواست برود و به هر مغاک گمشده خط سیر ایران سربکشد. این یک رمز ساده نیست و تا بطن آن به‌درستی شکافته نشود، سررشته فکر خواجه شیراز به دست نمی‌آید (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۱۵-۱۴).

حتی کلمه‌های دیگر نیز در کنار همین واژه باده، اهمیت و شخصیت متعالی دیگری می‌گیرند و با تقرب به این ماده باارزش، دارای مقام می‌شوند. واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند ساقی، میکده، می‌فروش، میخانه و باده‌فروش که به‌واسطه آن‌ها «ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند».

به این منظور، ابتدا ارزش باده در شعر حافظ، بررسی شده است که رازگشایی و کارگشایی باده، پناهگاهی جهت رفع آلام ناشی از خستگی‌ها، نامردمی‌ها، آشفتگی‌ها و ناملایمات روزگار، وسیله‌ای برای شست‌وشو و تطهیر، فیض بخشی، آب زندگی و درنهایت ارزش معنوی باده در شعر و اندیشه حافظ را شامل می‌شود. سپس در قسمت «کدام می» و «انواع باده» به پیشینه

تحقیق‌هایی اشاره‌هایی می‌شود که به معرفی انواع باده می‌پردازد و در آخر «شراب غرور» را در دیوان حافظ با ذکر مثال‌هایی معرفی کرده‌ایم و به نوع دیگری از باده به نام «می حضور» در شعر حافظ پرداخته‌ایم که آن را باید در چشم، لب، وصل، کرشمه، بو و در نهایت در «حضور» یار، جست‌وجو کرد که هرکدام با مثال‌هایی توضیح داده شده‌اند.

دیوان حافظ مورد ارجاع در این مقاله، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی است. تجزیه و تحلیل اطلاعات، بر اساس مبانی نظری تحقیق و با ارائه شواهد شعری گسترده و به شیوه‌ای مستند و مستدل انجام گرفته و بر اساس یافته‌های تحقیق، نتیجه‌گیری شده است.

نگارنده در این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش است که انواع باده در دیوان حافظ کدام‌اند و کدام یک تاکنون شناخته و شناسانده نشده‌اند؟ بر همین اساس تعابیر باده به‌طور گسترده تشریح می‌شود و ثانیاً: انواع دیگر باده‌های شناخته‌نشده حافظ، همچون «شراب غرور» و «باده حضور» معرفی و توضیح داده می‌شود.

فرضیه نگارنده بر این استوار است که علاوه بر باده‌های عرفانی و انگوری، باده‌کنایی - که امثال استاد خرمشاهی و اصغر دادبه به آن‌ها اشاره کرده‌اند - بسی گسترده‌تر از آن است که ذکر چند مثال مختصری که ایشان متذکر شده‌اند، بسنده باشد؛ همچنین در خواهیم یافت چند نمونه مذکور و مشروح در این پژوهش، انواع باده‌ای هستند که علاوه بر تعبیرهای گوناگون، شناخته نشده‌اند.

۱.۱. پیشینه پژوهش

انواع باده در دیوان حافظ، در پژوهش‌های دیگری بررسی شده است که در انجام این پژوهش، راهگشا و مفید بوده‌اند؛ از جمله مهم‌ترین این پژوهش‌ها عبارتند از:

۱. محمدعلی اسلامی ندوشن (۱۳۸۸) در کتاب *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ* چند مفهوم کلیدی و مهم را در دیوان حافظ، بررسی کرده است و هم در مقدمه کتاب و هم در بخش‌هایی همچون «کار و بار حافظ»، «معشوق حافظ» و همچنین ذیل شرح غزل‌ها در اثر خود، به تعابیر گوناگون باده پرداخته است.

۲. بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۸۵) هم در کتاب *حافظ‌نامه* که شرح مفصلی از چندین غزل حافظ است و هم در کتاب *ذهن و زبان حافظ* (۱۳۹۵)، انواع باده در دیوان حافظ را معرفی کرده است و هم «باده ادبی و کنایی» را بر دو نوع پیشین افزوده، هرچند به ذکر چند مثال جزئی بسنده کرده است.

۳. عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۹۵) در کتاب *نقش بر آب* به همراه جست‌وجویی چند در باب شعر حافظ، در قسمت نخست کتاب خود، ضمن شرح غزل «الا یا ایها الساقی» درباره شراب حافظ توضیحاتی داده و معتقد است ذکر ساقی و شراب و پیرمغان برای پرده‌برداری از هرگونه تصنع و سالوس است. ایشان همچنین عشق و شراب عرفانی را در نظر دارد.

۴. حسین بحرالعلومی (۱۳۵۰) در مقاله «نوشداروی حافظ» واژه باده و متفرعات آن از جمله می فروش، میکده، ساقی و از این قبیل را در دیوان حافظ بررسی و بسامد بالای آن را نیز مشخص کرده است.

۵. احمد شوقی نوبر (۱۳۷۳) در مقاله «باده عرفانی حافظ» ضمن اشاره به تقسیم‌بندی انواع باده بهاء‌الدین خرمشاهی و نقد آن، چند نمونه باده معرفی کرده و توضیح داده است که از جمله آن‌ها «باده‌کیهانی»، «باده‌الست» و «باده‌ای که برای همه کائنات است» می‌توان نام برد که البته باید گفت زیرمجموعه همان باده‌عرفانی یا کنایی قرار می‌گیرند.

۶. هما ناطق (۱۳۸۳) در کتاب *حافظ، خنیاگری، می و شادی*، در بخش‌های دوم و سوم کتاب خود، نام‌های می، سره‌های می، آیین‌ها و بزم‌ها و انواع ابزار و وسایل می‌خوارگی را کاملاً بررسی کرده است.

بنابراین موضوع این پژوهش تاکنون به‌طور مستقل، تحلیل نشده است.

۲. بحث

۱.۱،۲. ارزش و مقام باده در شعر و اندیشه حافظ

ارزش و مقام باده را در شعر و اندیشه حافظ، در چند مقوله بررسی می‌شود:

۱.۱،۲. رازگشایی

از نظر حافظ، یکی از الزامات پی بردن به رازهای خلقت و آگاهی از رموز و اسرار آفرینش، بیخودی و مستی است که ناچار باید با نوشیدن می، به دست آورد و البته چه ناچاری لذت بخشی!

می بده تا دهمت آگهی از سرّ قضا که به روی که شدم عاشق؟ و از بوی که مست؟

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۰۸)

حتی جایی که می‌خواهد ما را از تحقیق در این رازهای هستی، بازدارد یا به کمتر جست‌وجو کردن در این باب، دعوت کند، لازم می‌بیند از این وسیله گران‌بها و واسطه ارجمند، برای بیان خود استفاده کند و آن را مقدم بداند و ابتدا حدیث آن را بیاورد سپس پند و وصیت خود را بگوید:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

(همان: ۹۸)

۲.۱،۲. کارگشایی

باده، در شعر و اندیشه حافظ، علاوه بر رازگشایی، کارگشایی نیز دارد. حضور باده موجب گشایش خاطر، آزادی، رهایی، امید و غم‌زدایی می‌شود و یکی از اسباب شادی همین می و مستی است که در دیوان حافظ فراوان به چشم می‌خورد:

مگر گشایش حافظ در این خرابی بود که بخشش از لیش در می مغان انداخت

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۰۵)

و نه تنها بر این باور است که باده، کارگشا و مشکل‌گشای کارهای شخصی و دنیوی است بلکه، قدم را فراتر نهاده و کارگشایی بقیه امور جهان، حتی استجاب دعا، بخشش و بخشایش الهی، گشودن بلاها، عقده‌ها و رفع معضلات دیگران را نیز منوط به وساطت یکی از اعضای همین خانواده می‌داند:

به صفای دل رندان صبوحی زدگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند

(همان: ۲۰۲)

۳.۱،۲. پناهگاه

حافظ، در اوضاع نابسامان روزگار و در میان تلاطم دریای خروشان، روزگار پرتلاطم و مهلک به دنبال کشتی نجات نمی‌گردد چراکه آن را در اختیار دارد و هرکجا از نامردی‌ها و نامردمی‌ها، دچار آشفتگی و سرگشتگی می‌شود و مهم‌تر از همه، در مقابل تیرهای زهرآلود دروغ و ریای متظاهران فریبکار - که بیشترین زهر را همیشه در جان آزاده حافظ ریخته‌اند - جانش به تنگ می‌آید، پناهگاهی امن و رفیقی شفیق دارد که بی‌غش است و بدون هیچ چشم‌داشتی، به او پناه می‌دهد:

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است صراحی می‌ناب و سفینه غزل است

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۱۸)

او که می‌داند آگاهی، دانش و بینش متعالی‌اش، حتی فلک را دشمن او کرده، به می پناه می‌برد تا شاید خود را مجنونی جلوه دهد و دست از سر او بردارند!

دفتر دانش ما جمله بشوید به می که فلک دیدم و، در قصد دل دانا بود

(همان، ۲۰۳)

شایسته و بایسته می‌داند که تمایل و کشش به بوستانی پیدا کند که بوی خیر بشنود و از گندزار و لجنزار ریا، دورویی و فریب نجات یابد و چقدر رندانه، با آوردن ترکیب بادهٔ مشکین بوی نفرت و گند زهد ریا را به مشام می‌رساند:

اگر به بادهٔ مشکین، دلم کشد، شاید که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید

(همان، ۲۱۷)

در این «اوضاع بی‌سروپا» که «نهیپ حادثه»، «رنج خاطر» آرد و «بنیاد ما ز جا ببرد»، چه پناهگاهی راحت‌تر و امن‌تر از خانواده‌می؟!:

بیتی در دیوان خواجه هست که در نسخه‌های دیوان با تفاوت دو واژه سلطان و شیطان، به‌کاررفته است که شاید این نیز از دست‌کاری‌های خود خواجه بوده است. علامه قزوینی، واژه شیطان را در ذیل غزل و در پاورقی اضافه کرده است (حافظ، ۱۳۹۹: ۳۲۰):

شیطان غم هر آنچه تواند بگو بکن من برده‌ام به باده‌فروشان پناه از او

که پناهندگی حافظ از دیو و شیطان غم را نیز به همین خانواده می‌بینیم و نکته قابل تأملی است؛ هرچند:

گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرمی درکش زبان و پرده نگه‌دار و می بنوش!

(همان: ۲۸۵)

۴.۱،۲. شست‌وشو و تطهیر

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

(دیوان حافظ، ۱۳۹۹: ۹۷)

«سجاده، وسیله تزویر شده است و این تزویر، به حدی خرابی‌آور است که باید با آبی که ضد آن است، اثرش را زدود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۶۹). یکی دیگر از کاربردهای باده که نشانه ارزش و مقام می، در شعر و اندیشهٔ حافظ است، تطهیر و پاک‌کنندگی است و از آنجاکه حافظ، بیش از هر چیزی، حتی بیشتر از فقر، از آلودگی‌ها و ناپاکی‌های زهرآلود اجتماع ابراز ناراحتی و دردمندی می‌کند چارهٔ درد را در باده می‌جوید و با لحنی بسیار گستاخانه نیز آن را بیان می‌کند. حتی وقتی که خود را از دید متشرعان، آلوده و نیازمند مجازاتی می‌بیند نیز از همین تعبیر برای پاک‌سازی آلودگی استفاده می‌کند و برای تطهیر، فقط یک شرط را در نظر دارد؛ آن‌هم بایبانی بسیار رندانه و شاعرانه:

چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم به باده بشوید حق به دست شماست

(همان: ۱۰۸)

۵.۱،۲. فیض

فیض، در اصل لغت، مصدر است (همان فیضان) و به معنای سرازیر شدن یا سرریز شدن آب و اشک است و مجازاً به معنای جود و عطا و... در اصطلاح به فعل همیشگی فاعلی که بخشش بدون عوض و غرض انجام می‌دهد، اطلاق می‌گردد (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۵۷۲ و ۵۷۱).

حافظ، همچنین از باده انتظار بخشش و سرشار بودن دارد و برای مهم‌تر جلوه دادن این موضوع، از واژه فیض، برای مشتقات و خانوادهٔ باده استفاده می‌کند.

برآستانه میخانه هر که یافت رهی
ز فیض جام می، اسرار خانقه دانست
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۱۹)

بیار می که به فتوای حافظ از دل پاک
غبار زرق به فیض قدح فرو شویم
(همان: ۳۰۰)

«حافظ، بارها فیض را به معنی لطف و عنایت و مدد و نیز کمابیش به معنای عرفانی به کار برده است... همچنین گاه فیض را با توجه و ایهام به معنای اصلی لغوی اش، به کار می برد» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۵۷۲) که با توجه به معانی به کار برده فیض، می توان به اهمیت ارتباط این واژه با می، در دیوان حافظ، پی برد.

۶.۱،۲. آب زندگی

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم
ترک طیب کن بیا نسخه شربتم بخوان
(حافظ، ۱۳۹۹: ۳۰۲)

شعر حافظ که مهم ترین دارایی و ارزشمندترین اثر و یادگار گران بهای زندگی اش محسوب می شود، آب زندگی خوانده شده است و مقایسه و همانندی شعرش که تمام وجود حافظ با می و باده است با تذکر اینکه وجه شبه هر دو، زندگی بخشی است و احیاکنندگی، اهمیت باده و ارزش و مقام آن را نزد حافظ، می رساند و دل مردگی، پژمردگی و افسردگی را با آن درمان می کند:

دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید
تا بویی از نسیم می اش در مشام رفت
(همان: ۱۳۸)

البته که این شربت زندگی بخش و شراب حیات بخش که برای او به منزله آب زندگی است و تداعی کننده روضه ارم و بهشت است فقط در میکده یافت می شود و برای مخاطبان و یاران همدل خود همین نسخه را تجویز می کند:
معنی آب زندگی و روضه ارم
جز طرف جو بیار و می خوشگوار چیست؟
(همان: ۱۲۷)

آبی که خضر حیات از او یافت
در میکده جو که جام دارد
(همان: ۱۵۵)

۷.۱،۲. ارزش معنوی

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۱۸)

با عنایت به ترکیب مشهور «مستی و راستی» می بینیم که شخصیتی همچون فقیه - که مانند دیگر واژه هایی از این نوع، یعنی صوفی، زاهد، شیخ، امام شهر و ... که نه تنها در اندیشه حافظ، جایگاهی ندارند، بلکه به شدت مورد طعن و طنز و انتقاد خواجه قرار می گیرند تا جایی که منفور واقع می شوند و این بیت، دارای صفت و ویژگی شایسته و نیکوی راست گویی می شود و این متّصف شدن فقیه به راست گویی که از محالات حافظ است. فقط به واسطه شفاعت می و مستی است که انجام پذیرفته است؛ بنابراین صفت ارزنده و والای راستی و صداقت که نه تنها از صفات ممدوحه نزد حافظ به شمار می رود، بلکه از ویژگی های انسان های متعالی است و برای نشان دادن اهمیت ارزش معنوی باده در شعر و نظر حافظ می تواند شاهدی باشد.

دروغ و ریا، دو عنصر یا پتیاره ای هستند که حافظ، خود را موظف به مبارزه با آنها می داند و خواجه چنان درگیر مبارزه با آنها می شود و در این راه به تلاش و جهاد می پردازد که گویی اگر فرض و وظیفه ای را بخواهد بر خود تکلیف کند همین

جهاد با دروغ و ریا و تزویر است. با دیدن صحنه‌های درگیری و منازعه و مجاهدت‌های فراوان و همیشگی وی با قماش‌های که با در دست داشتن این دو حربه، به جنگ آزادی و آزادگی و فتوت و مردانگی می‌روند، خواجه را همچون رستمی درمی‌یابیم که به جنگ با دیوها رفت. حافظ، همواره در زندگی‌اش با آن‌ها به مبارزه می‌پردازد و در این راه خطیر، بسا آزارها، توهین‌ها، هتک حرمت‌ها، ناراحتی‌ها، بی‌خوابی‌ها و آشفتگی‌ها را تحمل می‌کند و برای این‌که بتواند در این راه، سبک‌تر قدم بردارد و سبک‌بارتر بجنگد، به جای برداشتن گرز، شمشیر، ادوات جنگی، از باده و مستی کمک می‌گیرد که سلاحی بس بر او نیش‌دار است برای مبارزه با این دیوهای سالوس. دلش می‌خواهد بقیه منکران آزادی و آزادگی نیز، پیرو و مقلد همان فقیه مدرسه‌ای شوند که چنان فتوایی را با توسل به می، صادر کرد «که می حرام ولی به ز مال اوقاف است». گریه‌ها، ناراحتی‌ها، غم و غصه‌ها و شکایت‌های حافظ، در ارتباط با کلمه می و خانواده باده، گواه اهمیت و ارزش معنوی این گوهر گران‌بها و ارزشمند، نزد اوست:

دوش از این غصه نخفتم که رفیقی می گفت حافظ ار مست بود جای شکایت باشد
(همان: ۱۸۱)

نخفته‌ام ز خیالی که می‌پزد دل من خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
(همان: ۱۰۸)

قطعاً خماری و درد حافظ، از شراب انگوری نیست که صد شبانه‌روز، او را خمارآلوده و دردمند گذاشته باشد. به قول اسلامی ندوشن:

گفتن آن‌که حافظ، کلماتی از این نوع [باده] را - که کلمات کلیدی دیوان او هستند - بی توجه به مقصود به کار می‌برده، ادعایی است که اگر به اثبات برسد، به کلی مبانی حافظ‌شناسی را دگرگون می‌کند... [حافظ]، دست به جانب هیچ کلمه‌ای دراز نمی‌کند مگر آن‌که پربارترین معنی را بتواند از آن بگیرد (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

باده، چنان اهمیتی نزد حافظ دارد که گویی از ملزومات خلقت اوست؛ یعنی از بدو تولد، با او بوده (فطری) است:

مدام خرقة حافظ به باده در گرو است مگر ز خاک خرابات بود فطرت او
(حافظ، ۱۳۹۹: ۳۱۵)

انسانیت او، با این کلمه معنا می‌یابد و وجه تمایز او با حیوان است:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
(همان: ۲۱۶)

الزام و وجوب همراهی باده را چنان که دیدیم از بدو خلقتش با او بوده و بهترین همراه همیشگی او نیز در زندگی‌اش قلمداد شد، هنگام مرگ و لحظه احتضار نیز ضروری و لازم می‌داند و سعادت و عاقبت بخیری‌اش را نیز در همراهی با باده می‌داند:

حافظا روز اجل گر به کف آری جامی یکسر از کوی خرابات برنندت به بهشت
(همان: ۱۳۶)

این ملازمت را حتی در آیین خاک‌سپاری نیز رها نمی‌کند و آن‌قدر وابسته، دل‌بسته و امیدوار به این همراه شده که وصیت می‌کند:

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند مرا به میکده بر، در خم شراب انداز
(همان: ۲۳۳)

حتی پس از مرگ و زیرخاک نیز، دست از این باده نمی‌شوید و می‌داند که وجود همین ماده زندگی بخش است که می‌تواند دوباره او را زنده کند:

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین
تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم
(همان: ۲۷۵)

و معتقد است «اگر از پس امروز بود فردایی» تنها چیزی که می‌تواند هول روز رستاخیز را از دل او ببرد، همین باده است: پیاله بر کفنم بند تا سحرگه حشر به می ز دل ببرم هول روز رستاخیز
(همان: ۲۳۵)

یعنی، نه تنها تا دم مرگ و در گور از آن یاد می‌کند که همراهی‌اش را حتی پس از مرگ نیز لازم می‌داند. ترکیب کلمه باده و خانواده آن، با واژگانی همچون نور، ره‌توشه، روزه‌گشایی، چراغ و آفتاب نیز برای بیان ارزش معنوی باده گواهند و در نهایت جایی که می‌خواهد سقف فلک را بشکافد و طرحی نو دراندازد، نیز از همراهی این یاور قدرتمند همیشگی‌اش یاد می‌کند و لازم می‌داند ملازمت او را به رخ بکشد و چنین می‌نماید که بدون نیروی شگفت‌انگیز این یار نیرومند، نمی‌تواند این کار را انجام دهد:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
(همان: ۲۹۷)

۲.۲. کدام می؟

اکنون بر آن سریم که ببینیم این می که در نظر و اندیشه حافظ قدر دارد و ارزشمند است، کدام است؟ حقیقی است یا مجاز است؟ زمینی است یا آسمانی؟ انگوری است یا غیرانگوری؟
خم‌ها همه در جوش و خروشند ز مستی
ان می که در آن جاست حقیقت، نه مجاز است
(همان: ۱۱۶)

برای توضیح و تشخیص انواع باده در شعر حافظ، به‌ناچار و به‌قصد بهره‌مندی و ارج نهادن بر پژوهش‌های محققان حافظ‌شناس باید خوشه‌چینی کنیم؛ چراکه توجه و عنایت فراوان و ویژه حافظ به ابهام و ابهام، به‌خصوص در مفاهیم کلیدی دیوانش، کار را دشوار می‌کند و گاهی ذهن را در تشخیص حقیقت از مجاز بر سر دوراهی یا چندراهی قرار می‌دهد. زرین کوب، می‌گوید: «در واقع این تردد ابهام‌آمیز بین حقیقت و مجاز، نقشی بود که او تا حدی برای سترِ حال خویش به کار می‌زد و به این گونه می‌کوشید تا سرّ وقت خود را از تشویش‌فزایی بلفضولان و اخلاص خود را از مظنه سمعه و ریا دور نگه دارد» (زرین کوب، ۱۳۹۵: ۱۴).

با توجه به کاربرد ابهام در چنین مفاهیمی، لازم می‌شود به‌دشواری دسته‌بندی و مشخص کردن «نوع» برای باده در دیوان حافظ، متذکر شویم: چنان که برای مثال: در بیت زیر مشاهده می‌کنیم که هرچند خود خواجه در مصرع اول نوعی برای باده، قائل شده و نامش را می‌عشق می‌نهد، در مصرع دوم، با آوردن ماه رمضان و با عنایت به تحریم شراب در این ماه، باده انگوری نیز به ذهن متبادر می‌شود:

آن می عشق کزو پخته شود هر خامی
گرچه ماه رمضان است بیاور جامی
(حافظ، ۱۳۹۹: ۳۵۳)

برای بیان دشواری این موضوع و حل مسئله «کدام باده» در اندیشه حافظ، بهترین مثالی که می‌توانیم از خواجه بیاوریم، بیت زیر است:

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟

(همان: ۱۷۱)

که کاملاً ملموس و مشهود است که خودش نیز شاید با تجاهل‌العارفی در شناخت نوع باده‌ای که استفاده کرده و شناسانده، مانده است و متعجبانه و مفتخرانه می‌گوید: نمی‌داند این باده کدام است و چه نامی بر آن باید نهاد! ولی با تمام دشواری‌ها شناخت انواع آن دارای اهمیت فراوانی است؛ به‌ویژه که آگاهی و شناخت این واژه و در کل، واژه‌ها و ترکیب‌های خانواده باده که از کلمه‌ها کلیدی حافظ است، به آگاهی و دریافت رموز اندیشه‌های او کمک شایانی می‌کند. به گفته زرین‌کوب: «این تأویل‌ها، شعر صوفیه و اهل عرفان را مشتمل بر رمزهایی کرد که بدون آشنایی با آنها، شعر عرفانی، همواره ممکن بود با شعر عاشقانه، اشتباه شود. شناخت این رمزها به قدری نزد صوفیه اهمیت داشت که سایل مسائل گلشن راز، امیرحسینی هروی، لازم دیده بود آن‌ها را در ضمن پرسش‌هایی دیگر مطرح کند» (زرین‌کوب، ۱۳۹۵: ۱۴).

همچنین، اسلامی ندوشن، درباره اهمیت کنایی بودن و رمزآلود بودن معنای باده در دیوان حافظ معتقد است: «اگر گریزگاه کنایه‌ای در کار نبود، حمل بر کفر گویی می‌شد. مفهوم عمیق‌تر موضوع [باده] را باید در بن معنی‌های چندگانه می، جستجو کرد» (اسلامی، ۱۳۸۸: ۲۶۹). با توجه به اهمیتی که برای باده ذکر شد و از آنجاکه اهل تحقیق در این زمینه برای باده حافظ انواعی قائل شده‌اند به پیشینه بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم با این توضیح که بیشتر مفسران برای اشعار حافظ دو نوع باده در شعر او متوجه یا متصور شده‌اند؛ یعنی انگوری یا زمینی و غیرانگوری یا عرفانی که حافظ خود نیز گاهی این دو نمونه می را یکجا آورده است:

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست؟

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۲۷)

اسلامی ندوشن، با متذکر شدن این دو نمونه می، می‌گوید: «آن دسته از مفسران حافظ که معشوق او را در عالم معنی جست‌وجو کرده و شراب او را شراب غیبی دانسته‌اند، باید از این اشتباه سالخورده بیرون آیند معشوق و شراب وی، دوگانه هستند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۸۱-۸۲). احمد شوقی نوبر، در مقاله «باده عرفانی در شعر حافظ» می‌گوید: «در سخنان عارفان و منابع عرفانی، سه نوع باده معنوی می‌توان تشخیص داد: باده عرفانی (باده عشق)، باده‌الست و باده‌ای که همه پدیده‌های جهان، مست از آنند» (شوقی نوبر، ۱۳۷۳: ۲).

باده و می، به شکل دیگری در زبان خواجه آمده است که می‌توان گفت در آن‌ها قصد انشایی در کار نیست یک نوع تکیه کلامی است که وسعت مشرب، بی‌اعتنایی مقررات و یک نوع پشت پا زدن به پندارها و تصورات بی‌اساس را می‌رساند مثل:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۱۴)

ندوشن، همچنین برای این نوع سوم که مدنظر است، معتقد است: «... باده که نماد آزادی و دفع حجاب‌هایی است که عقل و حسابگری در برابر ضمیر می‌آویزد؛ رهاشدگی از عقل حسابگر؛ احتراز از دغلی و آزار» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۲۵۱).

جفا نه پیشه‌درویشی است و راهروی بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

(حافظ، ۱۳۹۹: ۲۰۲)

در این بیت نیز جمله «بیار باده» تکیه کلام و مانند دعوت به آزادمنشی و دور ریختن مقررات ناموجه و مقبول عوام و تعبیری است از تحقیری که حافظ بر مدعیان وارستگی و درویشی می‌ریزد و مثل این است که قوت این تحقیر و حقیقت وارستگی حافظ، در همین جمله نهفته است؛ چنان که کلمه ساقی و جام عدل و کلمه باده در بیت:

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

(همان: ۱۹۴)

مقصود، مفهوم لغوی آن‌ها نیست. هر چند خانم هما ناطق، ضمن نقد مرحوم دشتی، زیر ترکیب جام عدل، می‌گوید: «علی دشتی، هم آنگاه که فیلس یاد حزب توده کرده بود [!] در غزل حافظ جام عدل را وارستگی شاعر تفسیر نمود و نشانی از خواست او که در اجتماع باید تعادل برقرار باشد و مساوات برقرار شود» (ناطق، ۱۳۸۳: ۳۸۷). و خود ایشان در نهایت این ترکیب را «هشدار برای مردمان می‌داند از خطر بلا انگیز گدایان و عوام» (همان: ۳۸۷).

به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست زحمتی می‌کشم از مردم نادان که مپرس

(حافظ، ۱۳۹۹: ۲۳۸)

در این بیت نیز این جرعه، تنها جرعه شراب نیست که مردم نمی‌پسندند و مرتکب آشامیدنش را «تعزیر» یا «تکفیر» می‌کنند، جرعه آزادی اندیشه و آزادگی روح نیز هست.

۳،۲. انواع باده

بهاءالدین خرمشاهی، هم در کتاب *ذهن و زبان حافظ و هم در حافظ‌نامه*، در تقسیم‌بندی انواع باده، می‌گوید: «این حرف را بارها پژوهندگان حافظ گفته‌اند که دو باده در حافظ داریم: انگوری و عرفانی، یا دو معشوق در دیوان حافظ، مطرح و مخاطب است: زمینی-آسمانی و آسمانی-عرفانی. نگارنده به نوع سوم از می و معشوق در حافظ، قائل است و بر آن است که بیشترین اشعار حافظ، در این زمینه سوم است و آن همانا می و معشوق ادبی و کنایی است (خرمشاهی، ۱۳۹۵: ۱۶۸؛ ۱۳۸۵: ۱۹۴).

سپس، برای هر کدام از موارد مذکور، مثال‌هایی می‌آورد که باید گفت مثال‌هایی که درباره باده انگوری و عرفانی آورده، کاملاً مصدق، مشهود و پذیرفته است و نیاز تکرار آن‌ها را برطرف می‌کند؛ اما درباره مورد سوم، یعنی باده کنایی ادبی که ساخته و مکشوف خود ایشان است، چنین می‌گوید: «باده ادبی کنایی که اکثر خمریات حافظ را تشکیل می‌دهد، چنان که گفته شد جزئی و عینی نیست؛ بلکه کلی و انتزاعی است و باده‌ای است که سخنان حکیمانه و مضامین شاعرانه‌ای در اطراف آن و به بهانه آن، پرداخته می‌شود» (خرمشاهی، ۱۳۹۵: ۱۶۹).

سپس برای این نوع باده، مثال‌های اندکی می‌آورد که به چند نمونه، بسنده می‌شود:

«می خور که هر که آخر کار جهان بدید از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۳۹)

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قلدح که موسم ناموس و نام رفت

(همان: ۱۳۸)

و یک نمونه کامل و عالی از می ادبی:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

(همان: ۱۳۲)

که با توجه به این که ایشان، خاطر نشان کرده‌اند که بیشترین اشعار حافظ را این نمونه می، تشکیل می‌دهد باید گفت: اول اینکه از مؤلف کتاب پرمایه و سودمند حافظ‌نامه که با آن همه دقت، ظرافت و زحمت محققانه و عالمانه حتی بعضی از واژه‌های کم‌اهمیت دیوان حافظ را بسط و توضیح داده‌اند، انتظار بیشتری برای تکمیل و توضیح این نوع باده می‌رود؛ به‌ویژه که این نوع باده را خود ایشان ابداع و عنوان کرده و نام‌گذاری نموده‌اند دوم اینکه چنانکه ملاحظه می‌شود در بعضی از ابیات که برای مثال باده ادبی کنایی آمده، نوع باده انگوری، کاملاً مشهود است و نمی‌توان پذیرفت که صرفاً باده کنایی، ادبی باشد؛ مانند مثال «ساقی بیار باده که ماه صیام رفت» که با توجه به حرمت ماه رمضان و منع نوشیدن شراب در این ماه، آمدن عید، مساوی پایان پذیرفتن این تحریم و نوشیدن می است. درنهایت وقتی تأکید و تکرار می‌شود که «اکثر خمریات حافظ را باده ادبی تشکیل می‌دهد» نیازمند آوردن مثال‌های بیشتر و توضیحات کامل‌تری، برای اثبات این کشف و درنهایت درک مخاطب است. احمد شوقی نوبر، ضمن نقد تقسیم‌بندی خرمشاهی و ابراز تردید خود در صحت نظر خرمشاهی، چنین اظهار نظر می‌کند: «[حافظ] از پنج نوع باده سخن گفته است: انگوری، عرفانی، الست، باده‌ای که همه پدیده‌های عالم، مست از آن هستند که چون آن را به نامی نخوانده‌اند، ما آن را باده کیهانی نام می‌نهیم [!] و بالاخره باده بهشتی» (شوقی نوبر، ۱۳۷۳: ۱۳-۱۴).

چنانکه بر تقسیم‌بندی ایشان، با دقت نگریسته شود در می‌یابیم که باده‌هایی که ایشان اضافه کرده‌اند، در یک دسته‌بندی قرار گرفته و باده الست و عرفانی و کیهانی، همگی یکسانند و نام دیگری بر آن‌ها نهادن، اطالۀ کلام است. چنانکه از ابتدای بخش «کدام می» در این مقاله تاکنون، مشاهده کردیم، هرکدام از حافظ پژوهان، به‌نوعی در تقسیم‌بندی انواع باده، کوشش‌های بسزایی انجام داده و سعی کرده‌اند به شرح و توضیح انواع باده در شعر و اندیشه حافظ بپردازند. اکنون با این قصد که نارسایی و ناتمامی تقسیم‌بندی انواع باده را عنوان کرده باشیم، برای نامشخص بودن و عنوان نشدن بعضی از اقسام می در دیوان حافظ به چند نمونه از ابیات وی، اشاره می‌کنیم:

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد عارفان را همه در شرب مدام اندازد

(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۷۵)

که با توجه به این که این بیت، مطلع غزل است، نمی‌توان به ابیات قبل مراجعه کرد و با پیشینه ابیات، نوع این باده را دقیقاً مشخص کرد. همچنین در بیت:

کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

(همان: ۱۸۵)

اگر بخواهیم از صورت واژگان و محتوای کلام، این نوع شراب را نام‌گذاری کنیم به‌ناچار باید از ترکیب «شراب کرشمه» استفاده کنیم. یا در بیت:

باد بهار می‌وزد از گلستان شاه وز ژاله باده در قلدح لاله می‌رود

(همان: ۲۱۵)

باده‌ای که از قطره‌های شب‌نم یا باران، داخل قلدح لاله می‌شود، چه نامی خواهد گرفت: باده ژاله؟! ترکیب خیال‌انگیز دیگری نیز همین حکم را دارد و آن «شراب موهوم» است که با توجه به ابیات دیگر غزل باید گفت شراب حسرت‌زا و غم‌افزایی است که بوی فقر و حرمان خواجه، از آن کاملاً استشمام می‌شود و به‌درستی ترکیب مصرع دوم بیت، یعنی «چشم بد دور» طنز جان‌گزایی در رگ‌های مخاطب جاری می‌کند:

می‌کشیم از قلدح لاله شرابی موهوم چشم بد دور که بی‌مطرب و می‌مدهوشیم!

(همان: ۲۹۸)

که اگر این شراب، به صفت موهوم، موصوف نشده بود، فعل «مدهوشیم» می‌توانست معنایی دیگر به ذهن مخاطب القا کند و اندیشه پرمخاطره و مغموم خواجه نیز از آن درک نمی‌شد. ولی صفت، خود نوعی باده را معرفی می‌کند که در هیچ‌کدام از دسته‌بندی‌های انواع باده‌حافظ نمی‌گنجد.

به‌هرحال با مطالعه تقسیم‌بندی‌هایی که پژوهشگران مذکور، بر انواع باده‌حافظ کرده‌اند و نمونه‌هایی که قائل شده‌اند، درمی‌یابیم همان‌طور که بهاء‌الدین خرمشاهی نیز عنوان کرده‌اند، به‌غیراز باده‌های انگوری و عرفانی، نوع سومی از باده در شعر خواجه هست که اگر همان نام باده ادبی یا کنایی را هم بر آن بگذاریم، باید زیرمجموعه‌ای نیز برای همین نمونه قائل شویم که البته باز سؤال است که به‌عنوان مثال، شراب موهوم یا شراب کرشمه و شراب ژاله را نیز ذیل همین نمونه بیاوریم یا نه؟ تقریباً، می‌توان گفت شراب انگوری و عرفانی خواجه حتی اگر نوع آن را مشخص نکرده باشد قابل شناسایی است؛ بنابراین نوع سوم می‌که به قول خرمشاهی، «می‌کنایی ادبی» حافظ است - و به‌راستی چه ترکیب عالمانه و رندانه‌ای بر آن نهاده، چراکه ذهن مخاطب خوش‌ذوق و خوش‌فکر باید با پشتوانه ادبی و کوشش، آن را به کنایه دریابد - تنها نمونه‌ای است که می‌تواند گسترش پذیر باشد و در اینجا با آوردن ابیات و توضیحاتی از دیوان حافظ، سعی گردیده دو نمونه از باده‌های عنوان نشده در دیوان حافظ معرفی گردد.

۱،۳،۲. شراب غرور

هما ناطق در کتاب حافظ، خنیاگری، می و شادی که توضیح مفصلی از باده و مشتقات آن داده است، به نقل از فرهنگ آندراج (ج ۱، ص ۵۵۴) می‌گوید:

«گفتنی است که فرهنگ‌ها، گاه واژه باده را برگرفته از «باد» دانسته‌اند و گاه در مفهوم «غرور» هم آورده‌اند. یک نمونه به دست می‌دهیم، محمد پادشاه نوشت: باده منسوب به باد است؛ زیرا خوردنش غرور در سر می‌آورد. و برای نمونه بیت زیر را از صابر ترمذی می‌آورد:

جهان باد دان، باده برگیر شاد که اندر کفت بهتر از باد باد»

(نقل از ناطق، ۱۳۸۳: ۱۹۲-۱۹۳)

باید گفت خود خواجه نیز، مستقیم یا غیرمستقیم، از ارتباط این دو کلمه (باد و باده)، استفاده کرده است:

باده در ده، چند از این باد غرور؟ خاک بر سر نفس نافر جام را

(حافظ، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

و اما شراب و مستی غرور:

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد

(همان: ۱۸۹)

اسلامی ندوشن می‌گوید: «به‌جای غرور، کلمه مستی به‌کار برده که درجه‌ای قوی‌تر از آن است؛ شرابی نارواتر از آب انگور، موجب زوال عقل می‌شود و آن شراب تزویر است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۷۴) و در توضیحات همین بیت، اضافه می‌کند: «زهد ریا در اینجا مضاف و مضاف‌الیه است، نه موصوف و صفت؛ یعنی زهد ناشی از ریا» (همان: ۷۸) سپس در ادامه توضیح بیت، می‌افزاید: «از خانقاه به میخانه رفتن، به مستی پناه بردن است، جست‌وجوی پادزهری برای زهرجانگرای فریب خلق» (همان: ۷۴).

اکنون از زبان خواجه، این نوع باده را معرفی می‌کنیم:

غلام نرگس جماش آن سهی سرورم که از شراب غرورش به کس نگاهی نیست
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۳۴)

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و، نام هشیاری، است
(همان: ۱۲۸)

چنانکه مشاهده می‌شود، خواجه آشکارا بر این نوع باده، نام می‌نهد و آن همانا «شراب غرور» است که با توجه به معانی واژه غرور؛ یعنی فریفتن، به خود بالیدن، تکبر و نخوت، مدموم و نکوهیده است هرچند برای معشوق نیز به کاربرده شده است. همچنین است واژه «مست» و شراب غروری که این مستی را در پی دارد و معنی لغوی آن نیز باید در نظر گرفته شود؛ چنانکه در فرهنگ‌های لغت ذیل واژه مست و از معانی دیگرش غیر از کسی که به سبب نوشیدن مسکر از حال طبیعی بیرون برود آمده است: «کسی که به علت داشتن مال و جاه و غیر آن‌ها، بسیار مغرور باشد» (فرهنگ فارسی: ذیل مست) که در ابیات زیر ارتباط این مستی را با باده غرور کاملاً درمی‌یابیم:

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لا تقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف
(حافظ، ۱۳۹۹: ۲۵۲)

هوشیار حضور و مست غرور بحر توحید و غرقه گنهم
(همان: ۳۰۰)

در این باره، این دو بیت زیبا از صائب تبریزی و جامی نیز به نقل شایسته است:

«اهل مسجد ز خرابات سیه مست‌ترند عوض رطل‌گران خواب‌گران اینجا!
(صائب تبریزی، ۱۳۶۵: غزل ۳۸۹)

گرفت گوشه چو خم شیخ از شراب غرور به محتسب که رساند که وقت خم‌شکنی است؟!
(جامی، ۱۳۷۸: غزل شماره ۹۰)

۲،۳،۲. می حضور

یکی از نمونه‌های عالی می، در دیوان حافظ، باده‌ای است که با حضور یار، معشوق و محبوب، حتی در نبودش و به یادش، درک می‌شود؛ یعنی کاملاً زمینی است ولی فیزیکی و قابل رؤیت و نوشیدن از طریق دهان نیست که در این زمینه با می عرفانی نیز وجه تشابه دارد. «حضور» در اندیشه و شعر حافظ جایگاهی بس رفیع دارد به گونه‌ای که گاهی آن را «گنج» نام می‌نهد و معتقد است افراد خاصی می‌توانند آن را داشته باشند. این طایفه نزد حافظ، فیاضند و دارای مقام عالی و معنوی هستند و حافظ چه بسا برای یافتن این مایه و ماده ارزشمند جست‌وجو کرده و به قول خودش حتی گدایی نیز کرده است و از نیافتن آن، دردمند و دریغ‌خور است:

دریغ‌ودرد که درجست‌وجوی گنج حضور بسی شدم به گدایی بر کرام و نشد
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۸۵)

ترکیب‌هایی نیز که با این کلمه ساخته است بسیار قابل تأمل است؛ همانند: «نقد حضور»:

ای که در دلق مملع طلبی نقد حضور چشم سرّی عجب از بی‌خبران می‌داری
(همان: ۳۴۲)

که گویا با اهل نظر تناسب دارد و چشم سر با نقد حضور ارتباط پیدا می‌کند چنانکه در بیت دیگری این «حضور» را با «ذوق» ترکیب کرده و آن را وابسته به فیض اهل نظر می‌داند:

بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد
(همان: ۱۷۱)

با عنایت به معانی لغوی واژه «ذوق» باید گفت: غیر از معنای نشاط و خوشی، چشیدن و درک کردن معنی این واژه را نیز باید در ذهن داشت که با بحث ما، یعنی می و باده نیز مرتبط می‌شود تا جایی که می‌بینیم، لازم دیده است برای اسباب و لوازم باده‌نوشی و طرب نیز از همین واژه حضور استفاده کند:

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت
(همان: ۱۳۸)

بنابراین درمی‌یابیم که آوردن و ترکیب کردن واژه‌های ذوق و صراحی و جام با کلمه «حضور» بی‌ارتباط و بدون دلیل نیست آن‌هم برای شخصی چون حافظ که در گزینش و چینش الفاظ در کنار هم تبخّر و حتی وسواس دارد و باید گفت یقیناً هیچ شاعری در این زمینه مانند حافظ، مهارت و تبخّر ندارد. زرین‌کوب، در توضیح مصراع «حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ» می‌گوید:

«... از وی می‌خواهد تا به جای کأس که بیخودی حاصل از آن دوام ندارد و امن عیشی از آن دست نمی‌دهد «ذوق حضور» را بجوید و در آن بیخودی که آنجا با «غیبت» از ما سوا، برای او حاصل می‌آید هرچه را هست و دنیا تعبیری از آن است، رها کند و جز به آنچه غایت عشق و سلوک است به هیچ چیز دیگر نیندیشد» (زرین‌کوب، ۱۳۹۵: ۳۳).
برای این نوع باده در شعر حافظ که با حضور یار حاصل می‌شود و به دست می‌آید چند مقوله در نظر گرفته شده که در ارتباط با چشم، لب، وصل، بو، کرشمه و درنهایت خود واژه حضور است:

۱،۲،۳،۲ چشم

این نوع باده و مستی که در ادبیات نیز فراوان از آن یاد شده است در چشم معشوق حافظ نیز باده‌پیمایی می‌کند و مستی آفرین است که گاهی با صفت مخمور و خمار آورده شده است و خماری‌اش نیز دلپذیر، شیرین و خوش است: می در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد که مستی می‌کند با عقل و می بخشد خماری خوش
(حافظ، ۱۳۹۹: ۲۴۷)

در بیت زیر، علاوه بر اینکه صفت مستی را به چشم می‌دهد در مصرع دوم سرخوشی و مستی بدون استفاده از شراب را صراحتاً عنوان می‌کند که با ویژگی‌هایی که برای می حضور عنوان شد کاملاً تطبیق پیدا می‌کند: از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام حقا که می نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
(همان: ۲۷۶)

درنهایت علاوه بر این که خودش مخمور و مست است، ساقی نیز هست و باده‌پیمایی نیز می‌کند و می‌خواران، از این باده چشم، می‌نوشند و مست می‌شوند:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست مست از می و می‌خواران از نرگس مستش مست
(همان، ۱۰۹)

۲،۲،۳،۲ لب

باده لب نیز همچون شراب چشم است با این تشابه که نوعی شراب است و مست‌کننده و با این تفاوت که مانند چشم، صفات خماری و مخموری یا مخموری و مستی را با هم ندارد و حافظ در آرزو و حسرت این باده است و تأسف می‌خورد و رشک می‌برد که کدام رقیب و حریف، این باده را از چنگ او درآورده است:

بادۀ لعل لبش کز لب من دور مباد راح روح که و پیمان ده پیمانۀ کیست
(همان: ۱۲۸)

و این آرزو و حسرت، بی سبب نیست؛ چراکه با نوشیدن این باده، گویی حافظ آب زندگی نوشیده و حیات یافته است:
لبش می بوسم و در می کشم می به آب زندگانی برده ام پی
(همان: ۳۳۰)

۳،۲،۳،۲. وصل

نوع دیگری از شراب که در ارتباط با می حضور، از آن یاد می کنیم شراب وصل است؛ چراکه وصال یار حضور اوست و این مستی وصل در هم نشینی و ذوق حضور است که حاصل می شود:
گرم از دست برخیزد که با دلدار بنشینیم ز جام وصل می نوشم ز باغ وصل گل چینم
(همان: ۲۸۷)

۴،۲،۳،۲. کرشمه و بو

گاهی نیز این مستی (مستی حضور) نه در چشم است نه در لب و نه در وصال یار بلکه عشوه و کرشمه و حتی گاهی بویی و یادی از معشوق این می و مستی را دربردارد عشوه و کرشمه ای که گاهی حافظ چنان از جان و دل آن را طلب می کند که گویا در حال درماندگی و خماری دست به دامن ساقی شده است:
عشوه ای از لب شیرین تو دل خواست به جان به شکر خنده لب گفت مزادی طلبیم
(همان: ۲۹۴)

اما خواجه، باز از آن شراب نیز بهره مند می شود چراکه دارای ارزش و شأن والایی است و کارایی قابل توجهی دارد:
کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد
(همان، ۱۸۵)

دیگری مستی از بو (به هر دو معنی امید و رایحه) است و این بو، آن قدر مؤثر است که حافظ، با خواهش و تمنا و مشتاقانه، آن را آرزو می کند؛ چراکه دفع خماری می کند و شفابخش است!:
ای باد از آن باده نسیمی به من آور کان بوی شفابخش بود دفع خمارم
(همان: ۲۶۸)

۵،۲،۳،۲. حضور

در موارد مذکور، چشم، لب، کرشمه، بو و حتی گاهی یاد معشوق که همگی جلوه گر حضور او است و موجب فرح بخشی و مستی حافظ می شود؛ اما مصاحبت، هم نشینی و در یک کلمه «حضور» یار بدون اینکه نیاز به باده و حتی مطرب باشد مستی آور است و طرب انگیز:

حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشا که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند
(حافظ، ۱۳۹۹: ۱۹۱)

و این حضور، وجود او را سراسر معطر و جان بخش می کند:

نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بود گل وجود من آغشته گلاب و نبید
(همان: ۲۲۰)

چنانکه اشاره شد در این گونه مواقع هیچ گونه باده‌ای رد و بدل نمی‌شود و فقط حضور معشوق و محبوب است که مستی می‌آورد و بهترین تعبیر این نوع باده را می‌توان در کل غزل زیر یافت:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست	پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست
نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان	نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست
سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین	گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟!
عاشقی را که چنین باد شبگیر دهند	کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر	که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم	اگر از خمر بهشت است و گر باده مست
خنده جام می و زلف گره‌گیر نگار	ای بسا توبه که چون توبۀ حافظ بشکست

(همان: ۱۰۹)

چنانکه در سرتاسر این غزل مشاهده می‌شود حضور یار مستی آفرین است و خواجه از باده‌ای سرمست شده است که همانا حضور معشوق است و مستی وجود او در این غزل که خود داستانی مثنوی گونه محسوب می‌شود، حالات معشوق و نحوه حضور او مست‌کننده است از آشفته‌گی زلف گرفته تا عرق کردگی، خندان لب بودن، چاک بودن پیراهن، غزل‌خوانی، عربده‌جویی چشم، افسون کنان بودن لب، نشستن و نجوا کردن در گوش عاشق که همگی همچون قطره‌های به هم پیوسته باده، دست‌به‌دست هم داده و «چنین باده شبگیر» را در بیت چهارم به وجود آورده است و تعبیر می‌کند و حافظ را پرستنده آن می‌سازد!

خواجه خود نیز آگاهی دارد و بیان می‌کند که ممکن است این «نوع» باده را تعبیر نتوانند کرد و نام دیگری بر آن نگذارند ولی آشکارا می‌گوید هر نامی که می‌خواهند روی آن بگذارند، ما از آن نوشیدیم و مست شدیم «اگر از خمر بهشت است و گر باده مست».

۳. نتیجه‌گیری

کاربرد فراوان واژگان خاص در دیوان شعرای مشهور و اندیشمند، علاوه بر دارا بودن اهمیت معانی و تعبیر گوناگون آن واژگان، مطالعه بیشتر و دقیق‌تری می‌طلبد؛ به‌ویژه در دیوان حافظ که با توجه به کمیت شعر او، نسبت به دیگر شعرا، کیفیت واژگان، انتخاب و کاربرد آن‌ها توسط خواجه، بسیار دارای اهمیت است. از آنجا که واژه باده و متفرعات آن، نه تنها در دیوان حافظ کاربرد زیادی دارد بلکه جزء واژگان کلیدی و دارای تعبیر گوناگون است، نویسنده در این مقاله سعی کرده است ضمن بررسی و معرفی مختصر پژوهندگان حافظ‌شناس درباره انواع باده در دیوان خواجه دو نوع باده شناخته و شناسانده نشده؛ یعنی «باده حضور» و «شراب غرور» را معرفی و به توضیح آن پردازد به این منظور، ابتدا ارزش و اهمیت باده در دیوان حافظ بررسی شد و دریافتیم که خواجه از باده به منظور رازگشایی و کارگشایی، پناهگاهی برای رفع ملالت‌ها و آزارها، فیض بخشی و آب حیات استفاده کرده است که ارزش معنوی آن را می‌رساند. سپس در بخش بعد مشخص شد که پیش‌تر، دو نوع باده در دیوان حافظ، شناخته و معرفی شده بود: انگوری و عرفانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، نوع سومی به نام باده‌کنایی را نیز بر آن افزوده‌اند که با ذکر توضیح و مثال‌های ایشان به این نتیجه رسیدیم که باده‌کنایی به دلیل اینکه حجم زیادی از ابیات دیوان حافظ را در بر گرفته است به بررسی دقیق‌تر و کامل‌تری نیاز دارد چراکه دارای تعبیر گوناگونی است و ذهن مخاطب، باید با دقت بیشتری نخست نوع آن را بشناسد سپس تعبیر آن را برداشت کند؛ یعنی صرف نام‌گذاری باده‌کنایی و ذکر چند مثال مختصر گستردگی این موضوع را کفایت نمی‌کند و نیاز به شناخت و توسعه بیشتر این نوع باده است که در این پژوهش به

همین منظور، شراب‌هایی که ذیل این نوع قرار می‌گیرند همچون «شراب کرشمه»، «شراب موهوم» و نمونه‌هایی از این دست را که خود خواجه بر آن نام نهاده است و بررسی کرده است و علاوه بر آن‌ها دو نوع دیگر نیز، به‌طور گسترده‌تری، مورد پژوهش قرار گرفت: ۱. «شراب غرور» هرچند مدموم است ولی دارای مستی است و این مستی، ناشی از ریا و تزویر، ریاست و دنیاطلبی و خودبزرگ‌بینی است که قطعاً نکوهیده و ناپسند است؛ ۲. «باده‌حضور» که یک نمونه‌عالی و پسندیده در دیوان است، یک نوع مستی بدون وجود شراب است که صرفاً از حضور و بودن یار به وجود می‌آید و بسیار مطبوع و پسندیده حافظ است که این نوع را در متن پژوهش در چشم، وصل، لب، ... و در نهایت حضور یار، با مثال از دیوان خواجه، بررسی کردیم و دریافتیم این نوع شراب، قابل استفاده از لب و دهان و فیزیکی نیست، بلکه نوعی باده‌کنایی است که حضور و بودن یار، سبب مستی می‌شود.

پی‌نوشت

۱. برای توضیح و تفصیل بیشتر «بو» نزد حافظ، ر.ک: به مقاله محمدعلی اسلامی ندوشن (۱۳۵۰). «بوی در نزد حافظ». در مجموعه مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ. صص ۶۱-۸۶.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸). *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ*. چاپ سوم. تهران: انتشارات یزدان.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸). *واسطه‌العقد، خاتمه‌الحیاه*. به تصحیح العلاخان افصحزاد. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، مؤسسه نشر میراث مکتوب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۹). *دیوان*. به تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ نهم. تهران: اساطیر.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵). *ذهن و زبان حافظ*. چاپ دهم. تهران: ناهید.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۵). *حافظ‌نامه*. چاپ یازدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- بحرالعلوم، منصور (۱۳۶۷). *مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ*. گردآورنده منصور رستگار فسایی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۵). *نقش برآب*. چاپ هفتم. تهران: سخن.
- شوقی نویر، احمد (۱۳۷۳). *باده عرفانی حافظ*. کیهان اندیشه. ۱۰ (۵۳)، ۷۴-۴۸.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۶۵). *دیوان صائب تبریزی*. به تصحیح محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- معین، محمد (۱۳۸۶). *فرهنگ فارسی*. تهران: سرایش.
- ناطق، هما (۱۳۸۳). *حافظ خنیاگری می و شادی*. چاپ دوم. تهران: نشر شرکت کتاب.
- Eslami Nadushan, M. (2008). *The Endless Story of Hafez*. 3rd Edition. Tehran: Yazdan Publishing House.
- Hafez, Sh. (2019). *Divan*. Qazvini and Qasim Ghani (Ed.). 9th Edition. Tehran: Asatir Publishing.
- Jami, A. (1999). *The Contract, The Conclusion of the Poem*. Al-Alakhan Afsahzad (Corr.). Tehran: Iranian Studies Center, Written Heritage Publishing Institute.
- Khoramshahi, B. (2015). *Hafez's Mind and Language*. 10th Edition. Tehran: Nahid Publications.
- Khoramshahi, B. (2005). *Hafeznameh*. 11th Edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Moin, M. (2008). *Persian Dictionary*. Tehran: Sorayesh Publications.
- Nateq, H. (2005). *Hafiz, Music, Wine and Happiness*. 2nd Edition. Tehran: Nashre- Sherkate- Ketab..
- Rastgar Fasaee, M. (1972). *Essays on Hafez's Poetry and Life*. Shiraz: Shiraz University.
- Saeb Tabrizi, M.M. (1978). *Divan of Saeb Tabrizi*. M. Ghahraman (Ed.). Tehran: Scientific and Cultural.
- Zarinkoob, A. (2016). *Imprinting on Water (Naqsh Bar Ab)*. 7th Edition. Tehran: Sokhon Publications.

نحوه ارجاع به مقاله:

اسحاقی، محمد (۱۴۰۲). شراب غرور و باده حضور در دیوان حافظ. فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۳ (۴۶)، ۳۰-۴۸.

Dor: 20.1001.1.27170896.1402.13.46.2.4

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

